

تکمله ای بر کتاب:

(حبیب الله کی بود، عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان؟)

تذکره الانقلاب، آئینه تمام نمای فجایع حکومت سقوی

قسمت سوم

سوگند شکنی و قرآن خوری بچه سقو و تجاوز به مال و ناموس مردم:

در میان مسلمانان، سوگند خوردن و بعد شکستن آن، کار بسیار زشت است. حتی مردم از دیدن و روبه رو شدن با کسی که سوگند خود را شکسته باشد، ابا میورزند و او را بنام «قرآن خور» می شناسند. معنای این کار اینست که نیابستی با او وارد معامله و داد ستد شد، زیرا که به قول و قرار او اعتباری نیست. کاتب می گوید که:

« و پسر سقاء، (همان روز 18 جنوری) سید حسین را هنگام عصر از راه [غرض] تصرف ارگ در شهر فرستاده، خود در عمارت باغ آقا [باغ مهمانخان -20-] که محکمه ایالت (ولایت کابل) وقضات و مستوفیت مرکزی است، وارد شد. و تبعه جهله دد صفت هردو که در بازار ها و پارک نظام و قوماندانی (کوتوالی) مشغول و سرگرم تناول و غارت اعداد قشون قومی اقوام هزاره و وردک و وزیری و منگل و سواران رکاب شاهی و بعضی خانه ها بودند، شلیک توپ و تفنگ شادمانه نموده، اهالی شهری که از کثرت فیر و شدت آواز توپ و تفنگ که برخلاف عادت و حشیانه اقدام کردند، در هراس و وسواس افتاده هر کدام در هر مقامی که بودند، جانب خانه ولانه خویش راه دویدن پیش گرفتند. و سید حسین در زیر گنبد نقاره خانه ارگ، تبعه جهله خود را منع تفنگ زدن کرد، چون دست باز نکشیدند، با تفنگی که در دست داشت، سینه یکی را هدف گلوله نموده، قالبش را از روح تهی ساخت. و دیگران از مشاهده چنین حرکت پرجهالت سرا پا ضلالت او بلا تأمل اقدام در قتل صدها نفر و این یک تن کرده دست از کشاد دادن تفنگ کشیدند. و داخل ارگ شده ملازمان نظام و رساله شاهی و قلعه بیگی و غیره محصورین را به خلاف عهدهی که در میان نهاده به قرآن نگار داده بودند، به بدترین حالتی زده و کوفته و عریان کرده و بعضی را کشته و از ارگ بیرون کشیدند. چهارتن از رساله شاهی را به سرچوک که از بازار با دل افگار و بدن خسته و زار عبور می کردند به ضرب گلوله تفنگ از پا در آورده، همچنین از نفری قومی وردک و وزیری و منگلی و هزاره را در هر موضع و محلی از درون و بیرون شهر خلع سلاح و برهنه کرده، به قتل رسانیدند. حتی از خانه ها که پناه بسته بودند، برآورده انواع بد ناموسی و غارت و سرقت از قوه به فعل آورده، با وجود اظهار دین داری آنقدر بد رفتاری کردند که آئین اسلامی را مطعون بیگانگان ساخته، به بدنامی کشیدند. [21].

کاتب از عدم پابندی پسر سقو به عهد و سوگند و امضاء بر قرآن تذکره داده، از مصادره اموال و دارائی 20 تن از رجال وابسته به خاندان سلطنتی که عنایت الله خان از حبیب الله، امان جان و مال شان را خواسته بود و او آن را قبول و در قرآن مهر و امضاء کرده بود، یاد می کند و مینویسد:

« از این روز به بعد راه نکث عهد پیش گرفته، سرا و جای و مال و متاع و ذخیره و اندوخته آن بیست تن را که عنایت الله خان در عهد نامه نام برده، امان جان و متاع و ضیاع و ناموس داده شده بودند، پی هم ضبط و خود ایشان را به جز دوسه نفر با دیگر وزراء و مامورین بزرگ حبس و در ارگ توقیف فرموده از هر کدام مبالغی بر علاوه آنچه در قید ضبط آورد، بیم قتل داده بگرفت. و خزینه عین المال و اغلب بیت المال را با قورخانه چند روز و شب در

کوهدامن به ذریعة موتر حمل و نقل داده تا که از جانب جلال آباد و قندهار و دیگر بلاد آسوده خاطر و مطمئن گشت که افغانه [افغانها] عموماً..... جرأت حمله و جنگ ندارند، دست از فرستادن ذخایر دولتی و ضبطی و مصادرتی در کوهستان و کوهدامن کشیده، به زن خواستن و زنان و دختران و پسران بازرگانان و سرداران و نام داران را از سپاهی تا افسر، شب به اجبار و اکراه در اطاق های خود بردن زیاد پرداختند. و تا اوایل ماه رمضان یکصد ونود و یک (191) خانه از متمولین و وزراء و مامورین و غیره را ضبط و غارت کردند، و از جمله گرفتاران محمودلی خان وکیل امیرامان الله خان را که از پیش با پسر سقاو و سید حسین عهد در میان داشت، و به هر دو تن و همراهان و انبازان شان حمایت ها و معاونت ها کرده از دستگیر نمودن و به غل و زنجیر در آوردن شان مامورین دولت را باز داشته بود، به خواهش و استدعای خودش تا بیست و هفتم شعبان با دیگران توقیف فرموده از دیگران جدا در حجره شیر احمدخان وزیر دربار جدید معز زانه در تحت حفاظت آورد. و خانه و مایملکش را نیز ضبط و غارت نکرد. [22].

کاتب از اعدام سه تن از بزرگان محمدزانی وابسته به خاندان سلطنتی توسط پسر سقاو خبر میدهد و مینویسد:

« در شب این روز فجیعیت آموز [دوم سرطان/13 جولای 1929] سه تن از قبیله جلیله محمدزانی چون: شهزاده حیات الله خان و شهزاده عبدالمجید پسران امیر حبیب الله قتیل و سردار محمد عثمان خان پسر سردار محمد عمر خان مرحوم بن سردار سلطان احمدخان ملقب به سرکار، با حبیب الله معین وزارت حربیه اعلیحضرت امان الله خان به امر سالار اشقیاء و مقتدای فسقاء حبیب الله پسر سقا، طناب درگلو کشیده، هلاک و در خندق به زیر خاک نهفته، از این راز به کسی نگفته، مدتی غذای نهار و شام شان را محافظ درب محبس صرف همی کرد که بازماندگان شان از این قضیه جانگاہ دل خراش آگاه نشوند. و از افشای آن نظر به عدم جنحه و جنایت و خطا و خیانت مقتولین مظلومین تأثیر هم و غم در قلوب محبتین شان راه نیافته، باعث حدوث فتنه نشود.» [23].

این اشخاص نیز از جمله کسانی بودند که حیات شان از هرگونه اذیت و آزار از سوی پسر سقاو بنا بر سوگند و امضای که در قرآن مجید گذاشته بود، باید در امان می بود، اما پسر سقاو با اعدام آنها یک بار دیگر، سوگند خود را شکست و می باید از نمره «خادم دین رسول الله» او کاسته شود.



شیرجان وزیر دربار (سمت راست)، حبیب الله کلکانی (وسط) و حمیدالله برادر حبیب الله کلکانی

تجاوز سقاویان به مال و ناموس کابلیان:

تجاوز به ناموس دیگران و هتک عصمت به زن و دختر و پسر و خواهر مردم نیز در فرهنگ بشری و فرهنگ افغانی، از زشت ترین کارها شمرده میشود، و به سبب زشتی و خشونت انگیز بودن انست که متضررین به مرتکبین آن به سزای کمتر از قصاص و اعدام راضی نمیگردند. کاتب، از دست درازی سپاهیان پسر سقو، به مال و ناموس زنان و دختران و پسران مردم از همان روز اول ورود شان (16 جنوری 1929) به شهر کابل خبر داده مینویسد:

« روز چهارشنبه (چهارم شعبان/ 16 جنوری) که جنگ و تک و تک گشاد دادن توپ و تفنگ در بین محصورین و کوهستانیان، جاری و بیعت مردم به امیر حبیب الله ساری بود، در این روز سید حسین به خانه نورالدین پسر قاضی قطب الدین جوان شیر قوم قزلباش آمده، صرف چای کرد، دروازه قلعه چنداول نیز به به اجبار واکراه بازگشت. و منادی از همان غروب روز اول ابتدا به ندای باز بودن داکین و هدف گلوله تفنگ شدن کسی که دست به مال و متاع دکانی بیازد، نموده، پیش و پیش ندا در داده، از عقب دزدان کوهستان هرچه از دست اندازی و سرخود به خانه در آمدن و غارت کردن از دست ایشان آمد، دریغ نکردند، بلکه تا اواخر رمضان این فعل خود را ادامه نهاده بر علاوه از بردن زنان و دختران و پسران مراهق (نویاوه، نوجوان) در شب و خفتن با ایشان و به اجبار رقصانیدن، هیچ کمی و کوتاهی نکردند.» [24].

کاتب به ارتباط روز اشغال ارگ (18 جنوری)، مینویسد: «تبعه پسر سقاء و حمیدالله برادر و سید حسین وزیر جنگ و پردل سپهسالار او و غیره دزدان که هر کدام نام منصب بزرگی را بر خود نهاده بودند، به مفاست و غارت اقدام کرده، به بهانه اینکه آواز تفنگ از این خانه شنیده شده یا تفنگ در آن [موجود] است، دسته دسته و جوق جوق شده از دست بد ناموسی به زنان و دوشیزگان و پسران و تاراج مال و منال یازیدن، و پسران و زنان و دختران را در اطاق های خلوت برای مخالطت کشیدن و هر ده و بیست نفر یکی دونه زن و پسر و دختر را در منزل و اطاق بیتوته خویش بردن دریغ نکرده، تا امروز که یک شنبه بیست و هشتم رمضان مطابق 11 مارچ، سنه هجری 1347 و سنه میلادی 1929 هست، این فعل و عمل جاری [است].» [25].

در جای دیگری به ارتباط وقایع 14 ثور/ 4 می 1929، مینویسد: «هواداران امان الله خان و محمدنادرخان این روز را به کمال یأس به سر برده، اهالی شهر کابل که از جور و ستم شمالیان به ستوه آمده اند، زیاده تر به هراس غارت و تاراج و اسارت افتادند. و بعضی خانه ها را آزار و اذیت کردند. خلاصه عموم مردم شهر به کمال بد روزی و خوف روز انحصار به شب انذار رسانیده، راه نجات به هیچ جانی برای برون رفتن و از تهلکه خلاص شدن ندارند تا خداوند تبارک و تعالی چه پیش آرد و این فکر و اندیش هلاک و دمار را به چه خاتمه دهد؟» [26].

کاتب علاوه میکند که: «سقاوی ها لیست دخترانی را که در عهد امانی به مکتب میرفتند پیدا کردند و به آنها گفته شد که مجبوراند هر کدام با یکی از دزدان کوهستانی و یا کوهدامنی ازدواج نمایند.» [27].

کاتب جای دیگری به نفرت شدید مردم کابل از سقاویان اشاره کرده میگوید: «از سوء کردار و رفتار اعیان و افراد قشون او (پسر سقاء) نسبت به عامه خلق از زن و مرد و دختر و پسر و غارت مال و ارتکاب به فسق و فحشاء تمامت مردم از او رویگردان و مایل امان الله خان شده، از دل و جان خواهشمند و وصول او یبند.» [28].

جای دیگری گفته میشود: «ستم حبیب الله خان و قشون او بر اهالی کابل از قبیل: آدم را زنده قطعه قطعه کردن و زنان و دختران و پسران را در اطاق های مفاست و زنا و لواط کشیدن و مردم را به دار آویختن و خون های زیاد ریختن، به ننگ افغانی از رشک قوم هزاره که با وجود ندیدن نیکنی از حکومت، راه معاونتتش برگرفته اند، برخاسته در تگاب سمر و مشتهر گردید. و هم قوم کروخیل و هو دخیل مواضع مستعده و مشرفه بتخاک را به قصد حمله بر قشون حبیب الله که در آنجا اند، متصرف و آماده یورش شدند.» [29].

سقاویان عین معامله و برخوردی را که با کابلیان کردند، در حق اهالی دیگر شهرهای که به تصرف شان در می آمد، نیز به اجرا می گذاشتند.

ملا فیض محمدکاتب، درباره فرمانروایان سقوی میگوید: «برای بیان وحشت و بربریت آنها کلماتی وجود ندارد. آنها را صرف میتوان تباه کنندگان مسلمانان و دولت نامید. امیر حبیب الله هر قدر فرمانی که صادر کرده و در آنها خود را خادم دین رسول الله معرفی نموده باشد، صرف برای فریب مردم است. سقاویان تمام دارایی های که برای دفاع

وطن ذخیره شده بودند غارت کردند، افزون بر این مردم را بزور وبدون دریافت حقوق به خدمت عسکری برای رژیم سوق میکردند. در واقع اینها سپاه شیطان اند که آبادیها را تباہ میکنند و خانه ها را غارت و چپاول می نمایند. باوجود این وزیران فاسد، حضرات و ملانمایان وسایر افراد بی دین، این وضعیت غم آلود را که از دست همین ها برسر مردم آمده است، می بینند و میگویند: خیر و خیریت است.» [30].

فیض محمد کاتب از شیوه کار و اداره سقوی یاد کرده میگوید: هر دو تن (حبیب الله وسیدحسین) با عده ای از دزدان و بی دانشان وحشی، به روز دوم حرکت عنایت الله خان، نخست اعلانی به برحالی تمام مامورین سابق به کار شان به نشر رساند، و روز بعد حکم تردید اعلان قبلی را صادر نموده و وزارت تجارت را لغو کرد. و همچنان مامورین بعضی دوایر وزارت خانه ها را از کار سبکدوش نمود. و در دوسه روز اول، هریک از سرداران واعیان که خود را به حضور شان میرسائیدند، به اعطای یک بریک ونیم چند معاش سابقش نوید ومژده می یافتند.» و آنها نیز از روی حماقت وجهالت باور کرده، خرسند میشدند. تا همه را حبس وضبط ومعاش ومایوس ومحروم فرمود و به پول های هنگفت از تجار وارباب ثروت گرفتن پرداخته، دل های عموم را رنجیده و رمیده ساخت. و به زن خواستن اقدام کرده، دختر سردار نصرالله خان نایب السلطنه مرحوم وشهزاده امین الله خان پسر عبدالرحمن خان را به اجبار و اکراه به مزاجت تکلیف کرد.» [31].

والی سقوی کابل «ملک محسن خان زنی را که از سوی افراد سقاوی مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بود؛ دستور داد غرغره شود، چون آن زن حامله بود تا زمان تولد کودکش زن زندانی گردید و وقتی کودک تولد یافت والی امر نمود تا مادر و کودک هردو اعدام شوند، قاضی بر والی اعتراض نمود که این کار خلاف شرعیت است. ملک محسن جواب داد: اگر خلاف شرعیت است یا نیست من حکم کرده ام باید عملی شود.» [32].

«...ملک محسن والی [کابل] چهل هزار روپیه در وقت ضبط کردن خانه ایشک آقاسی محمد سرورخان مرحوم وهم اشیای مستظرفه نفیس و ثمینه زیادی را از خانه های غلام صدیق خان وزیر خارجه ومحمدیعقوب خان وزیر دربار، وعبدالعزیز خان وزیر حربیه و محمودخان یاور و حیات الله خان عضد الدوله وغیره که قریب دو صد خانه به بشمار می روند، گرفته و در خانه خود برده است، مورد عتایت حمیدالله معین السلطنه شده، گویند او را چوب زیاد زده و امر کرده است که از جمله چهل هزار روپیه مسطوره از او حصول نماید.» [33].

میزان تنفر مردم کابل را از رژیم جهل وجنایت سقوی در این گزارش کاتب بخوبی میتوان درک نمود: «حبیب الله خان، با برادر خود وعده ای از اعیان کوهدامنیان وکوهستانیان که هریک فاعل مایشاء وفعال مایریدند واز جور وستم خود سرانه که براهالی شهرکابل از قوه به فعل آورده و می آورند، عموماً از دیدار شان متنفر و بری و بیزار شده، شب و روزاز قادر قهار زوال آنها و مرگ خود می خواهند.... در مزار خواجه صفا به سیر شگوفه ارغوان تشریف برده...» [34].

اولین اقدام جسورانه دو جوان کابلی علیه بچه سقاو:

بالاخره بعد از اشغال کابل وغارت وتجاوز به مال ومنال مردم توسط سقویان، در 21 حمل/ 10 اپریل، به قول کاتب: «دو نفر از جوانان با احساس وبا وجدان کابل»، تصمیم گرفتند تا شر پسر سقا را از سر مردم کم کنند. این دو جوان، یک بم دستی راساختند ومخواستند آن را در روز جمعه در مسجد [عیدگاه] جابجا نمایند و وقتی که حبیب الله به نماز ایستاده شود، منفجر کنند، اما این راز شان قبل از عملی شدن، توسط قاری دوست محمد لغمانی به سقاو راپور داده شد. هردو جوان که یکی حبیب الله نام داشت وپسرحاجی عبدالغفار نجاربود و دیگری عبدالرسول، فرزند خانجی، خانه سامان هندی معروف عهد امیر عبدالرحمن خان بود، دستگیر ومورد استنطاق قرارگرفتند. آنها میدانستند که از این رازشان تنها قاری دوست محمد مطلع بود و کسی دیگری چیزی نمیدانست، بنابراین آنها در جواب های خود، قاری را به حیث مشوق و رهنمای این کار خود معرفی کردند و گفتند که کسی دیگری در این کار مداخله نداشته است. پسر سقاو هدایت داد تا قاری دوست محمد را حاضر کنند، حاضر باشان، قاری را که فکر میکرد او را برای گرفتن انعام نزد امیرحبیب الله می برند، به حضور سالار خود حاضر کردند. پسر سقاو قاری صاحب را در موتر پهلوی

خودجای داد و بسوی چمن خواجه رواش، در عقب ارگ برد و در آنجا هر سه تن را پهلوی یکدیگر ایستاده کرد و سپس با تفنگ خود هریک را نشانه گرفت و از پا در آورد.

کاتب مینویسد که «در وقت برچوب بستن و ایستاده کردن شان، قاری دوست محمد به امیرحبیب الله خان ندا کرد که امیر صاحب مرا هلاک مکن که برایت خیلی خدمت کرده و می کنم. ولیکن چون حکم تقدیر به قتل یک تن شیطان شریر ملانما رفته بود، نجات نیافته به جای جاوید خود شتافت.» [35].

این درحالی بود که ده روز قبل از این حادثه، یعنی در تاریخ اول اپریل/11 حمل، مردم کابل از دست غارت و تجاوز سقویان، برای یک قیام عمومی برضد بچه سقو، بنای دید و بازدید و مشورت را آغاز کرده بودند. کاتب زیرعنوان «به ستوه آمدن مردم کابل و عزم دفع حبیب الله کردنشان» مینویسد: «از سوء رفتار و فشار و انزجار افراد واحد قشون و کردار ناهنجار و اختیار فحشاء و اضرار نمودن بزرگان شمالی که دست در اجرای امور دواثر لشکری و کشوری دارند، عموم اهالی کابل و اناث و صغار و کبار به ستوه آمدند، زندگانی برایشان سخت و دشوارگشت، لاجرم دل به مرگ داده، وزراء عهدامان الله خان و اولیای امور او و بعضی از اعیان و صاحبان ثروتان اهالی شهر درخفا با هم کنگاش در نجات حاصل نمودن از مضائق [جمع مضیقه، تنگ] و مزالقی [جمع مزلقه، لغزاننده] روزگار و حصول تأمین مال اهل و عیال و تحفظ مال و منال کرده، قرار دادند که هریک عده ای به مشاخره و معاش مکفی نوکر گرفته، قوه در خور برداشتن نیست و نابود کردن حبیب الله خان تهیه و آماده نمایند، بعد بی خبر شبخون آسا حمله نموده او را از میان بردارند. او از این امر به ذریعة متجسسین و مخبرین خفیه آگاه شده در شب 2 شنبه 20 شهریور [20 شوال برابر اول اپریل درست است نه 20 شهریور] مطابق اول اپریل همه را امر حبس کرد.» [36].

کاتب، از سقاویان و پسر سقاء، چنان نفرت داشت، که دریکجا او را «پسر سگ قو» [37] می نامد. در لهجه عوام مردم افغانستان، سقاء را «سقو» تلفظ میکنند، اما کاتب، بخاطر اعمال زشت و غیر انسانی ای که از او و زیردستانش در حق مردم کابل دیده است، با گفتن کلمه «سگ قو» در واقع می خواهد او را تحقیر کند و مثل حیوانی که فهمی جز قو، قو ندارد، دشنام بدهد. [38].

کاتب در مدت نه ماه حکومت سقاوی، هیچ روز و هیچ لحظه ای از اظهار نفرت و انزجار شدید از حبیب الله و همکاران دزد و جاهل و جنایتکار او غفلت نورزید و دعای بدش همیشه بدرقه راه سقاویان بوده است. اودریکجا میگوید: «حتی نگارنده این فجایع که از اهل اسلامی است بر ادعای دین داری و اظهار مسلمانی ایشان هزار لعن و نفرین گفته، از خداوند جای همه [سقاویان] را در اسفل السافلین خواسته و می خواهد و هر لحظه که از مشاهدات کردار این گروه ضلالت سمات، بیاد آرد جز لعن دیگر کلمه بر زبان نخواهد راند.» [39]

آقای باری جهانی اظهار میکند که: جای تاسف است که برخی از نویسندگان ما که دوره وحشت بچه سقاو را بچشم سر دیده اند، باز هم او را «عیار» و «جوانمرد» خطاب می کنند. [40]

در **آئین عیاری**، سه چیز از اصول مهم عیاری و جوانمردی پنداشته میشود: - **شکیبانی** (تحمل)، - **صداقت** در قول و عمل، - **پاک عورت و پاکدل بودن**. «... و بدان ای پسر که جوانمرد ترین مردان از همه آن بود که با چندگونه هنر بود: یکی آنکه دلیر و مردانه بود و شکیبی به هرکاری و صادق الوعد باشد و پاک عورت و پاکدل، و زیان کس بسود خود نخواهد، اما زیان خود از بهر سود دوستان روا دارد. و زیون گیر نباشد و به اسیران دست درازی نکند و بیچارگان را یاری کند و بد را از مظلومان دفع کند و همچنان که راست گوید، راست شنود و انصاف از خود بدهد و بر آن سفره که نان خورده باشد، بد نکند.» [41].

هیچیک از اصولی که در متن فوق ذکر شده، در وجود حبیب الله کلکانی و یاران فاسق و متجاوز او دیده نمی شد.

پایان قسمت سوم

مآخذ و توضیحات

- [20]- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج1، ص 825
- [21] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص 69- 70
- [22] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص 71، 69- 72
- [23] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص 312
- [24] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص 65

- [25] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 71
- [26] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 173
- [27] - فیض محمدکاتب، نژادنامه افغان ، ص 59
- [28] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 131
- [29] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 174
- [30] - فیض محمدکاتب ، تذکر الانقلاب ، ص 57
- [31] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص 83
- [32] - فیض محمد کاتب، تذکر انقلاب، ص 342
- [33] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 186
- [34] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 136
- [35] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 133
- [36] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 118

[37] - آقای امیری، ویراستار کتاب تذکر انقلاب، در این خصوص تبصره جالبی دارد و میگوید: «خشونت کلامی کاتب قابل درک است و خواننده این دفتر، چاشنی تند کلام او را در مورد مردم مشرقی و جنوبی و شمالی، وزراء و عمال امیرامان الله خان، محمدنادرخان و حضرت شوربازار و دیگر ملانمایان و اشخاص مختلف در رده های مختلف، به تفاریق، می بیند. خواننده امروزی شاید آرزو کند که کاش کاتب مهارخامه را اندکی می کشید و از تیزی و تندى سخن میکاست، اما نباید از یاد برد که کاتب واقعه نگار رویدادی بود که نه تنها بر سرنوشت او تاثیر مستقیم داشت، بلکه واقعه ای بود که یک - **آغاز** - را به زوال زود هنگام مبتلا کرد. بدینسان، بدیهی است که کاتب تنها به گزارش رویداد اکتفا نکند و در کنار آن احساسات و تأثرات خود را نیز به ما منتقل کند و این احساسات و تأثرات خود بر ارزش تاریخی اثر می افزاید و رخداد را با تمام ژرفا و شدت فاصله آن منتقل میکند. تنها گزارش کاتب تاریخی نیست، بلکه تأثرات و احساسات او به همان اندازه ارزش تاریخی دارد. تا جایی که به تاریخ نویسی و تاریخ نگاران جدی باز میگردد، خشونت کلامی بیشتر به باز نمایی واقعیت باز میگردد، نه روانشناسی یا ایدئولوژی تاریخ نگار. فی المثل در میانه ابوالفضل بیهقی دبیر و فیض محمد کاتب هزاره، از عطا ملک جوینی به عنوان بهترین و بصیرترین تاریخ نگار و از کتاب او (تاریخ جهانگشای جوینی) به عنوان بهترین تاریخ یاد شده است. بخشی از این امتیاز به خشونت سخن و چاشنی تند کلام او باز میگردد. جوینی در اشاره به وضعیت روزگار خود نوشته است: «هریک از ابناء السوق، درزی اهل فسوق، امیری گشته، وهرمزدوری دستوری، وهر مژوری وزیر، وهر مدبری دبیری... وهرکون خری سرصدری...» - رک: جهانگشای جوینی، ج 1، ص 4-»

ص 252، پاورقی

[38] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 252

[39] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 70

[40] - باری جهانی، تاریخی حوادث تکراریبری (دسکو زوی که د خراسان عیار؟)، افغان جرمن آنلاین، جنوری 2015

[41] - قابوسنامه، چاپ جلال الدین تهرانی، ص ۲۰۱